

همسر من ناگهان مریض شد، او ۳۰ پوند از وزنش را از دست داد، بی اختیار گریه می‌کرد. خوشحال نبود، از سردرد و ناراحتی اعصاب رنج می‌برد. ساعات کمی می‌خوابید و همیشه خسته بود. رابطه ما در آستانه جدایی بود، او داشت زیبایی‌اش را از دست می‌داد و حاضر به بازی در هیچ فیلمی نبود.

من امیدی نداشتم و فکر می‌کردم به زودی طلاق خواهیم گرفت. وحشت تمام وجودم را فرا گرفته بود.

اول دعا کردم، ناگهان تصمیم دیگری گرفتم. می‌دانستم من زیباترین زن زمین را دارم. او بت زیبایی بیش از نیمی از زنان و مردان زمین است. و من شروع به سرریز کردن او با گل و بوسه و عشق کردم. و هر لحظه او را سورپرایز می‌کردم. فقط برای او زندگی می‌کردم. در جمع فقط در مورد او صحبت می‌کردم. او را در مقابل دوستان مشترکمان ستایش می‌کردم.

او روز به روز شکوفا می‌شد. هر روز بهتر می‌شد، وزن خود را بدست آورد، دیگر عصبی نبود. و من نمی‌دانستم که عشق تا این حد توانایی دارد و پس از آن متوجه یک مطلب شدم:

زن بازتابی از رفتار مردش است. اگر شما زنی را تا نقطه جنون دوست بدارید، او هم به همان مجنون تبدیل خواهد شد.